

دو نامه متضاد از شخصی بنام علیرضا نوری زاده با خط خودش  
یکی برای پادشاه قفقاز ایران و دیگری برای اهریمنی بنام خمینی

«عیناً از ما بنامه سکر برایتان منتقل شده است»

نخست ، بیعت نامه نوری زاده با خمینی  
**امام ، نسل ما در شکست سلطنت ظلم ،  
گوش به فرمان تو بود**

آنچه این روزها در سرزمین مان رخ می دهد ، و عداهاتی که طنین خوش  
آواز انقلاب را در لحظاتی ، غیر قابل شنیدن می کند ، چیزی نیست که  
بتوان به سادگی از آن گذشت . چشمت می بیند و گوشت می شنود ، بی  
آنکه توان و قدرت باور کردنتش را داشته باشی . اگر یک سال پیش بود ،  
هزاران بار بد تر از این را باور داشتی ، ولی امروز در بطن انقلابی که چنان  
خونین و شکفته متولد شده ، باورش سخت است . هیچ پناه و یآوری نمی  
بینم که با او سخن بگویم بجز امام ... بجز رهبری که با او آغاز کردیم و  
اینکه برایمان سخت است که در حضور او نباشیم .

## رهبر بزرگوار من !

روزهای سرد و تلخی بود که از سرما و وحشت در پشت تاریکی ها  
پنهان می شدیم . روزهایی بود که رژیم طاغوتی نفعان را بریده بود  
و هیچگونه نمی توانستیم فریادهايمان را به گوش فریاد رسی برسانیم .  
روزهای سیاهی بود که دل هامان از رسیدن فروغی هر چند کم نور ،  
مایوس شده بود و دیگر امید نداشتیم که صبح صادقی را بتکریم و با  
بر طلوعی دوباره چشم ببندازیم .

## رهبر بزرگوار من ،

روزی که شما را از شهر ما حرکت دادند ، پدر ها و مادر ها می گریستند و نسل تلخکام ما ، باگریه پدر و مادر همراه می شد که گفته بودند سپیده از ملک ما رخت بربست و نور و نوازش از دیارمان پر کشید . روزی که شما را از شهر سوخته و غم گرفته ما بردند ، آسمان تیره شد و از پشت شیشه آن اتومبیل سیاه رنگ ، همراه با بارش آسمان ، دردهای ملت رنج دیده و محرومتان از چشمان مهربان شما فرو می ریخت .

آقا ! ما آن روز را در یاد داریم ، چرا که نقطه تولد ما آن روز بود . از فردا ، ما می دانستیم اگر آقا باز گردد ، نور و سپیده و سبزی به سرزمین مان باز خواهد گشت . ما نسل تلخکام درد کشیده ای بودیم و پدرانمان در گیر و دار مبارزه با طاغوت یکبار طعم تلخ شکست را چشیده بودند و با سردی اختناق و سکوت آشنا و هم سفر شده بودند .

نسل ما پس از شما رشد کرد و به جوانی رسید . زمزمه ای که با رفتن شما خاموش شده بود ، بار دیگر روی بستر جوانی ما متولد شد و ملین خوش یالت .

یک روز فریادی در شهر خواب رفته ما پیچید و فرعون را وحشت زده کرد . گفتند جوانی در سپیده دم وقتی در برابر جوخه اعدام ایستاد ، فریاد زد که درود بر خمینی ، لا آن روز ها ، مادردهایمان را شبها که تنها می شدیم ، در خلوتی که می نشنیم ، در پیاده روهای پر وحشت شهر ، به آرامی زیر لب می گفتیم ، اما از آن روز به بعد زنان کودکانشان را با نام شما ، آقا ، هر صبح از خواب بیدار می کردند و خاطره شما را در گوششان می خواندند ...

یک روز دیگر گفتند نامه ای و خبری از شما رسیده است . یک روز نواری از صدای شما آمد . یک روزی زیر نگاه مأموران امنیت خانه شاه ، وقتی به زیارت مرقد مولا علی آمده بودیم خدمت شما رسیدیم و شما به ما مزده پیروزی فتح قریب را دادید ...

در سرزمین مان با فریادهايمان ، نام شما رشد می کرد و سبز تر می شد تا آنجا که در هر خانه و در هر دست شاخه سبزی بود ، از نام شما ، از فریاد بی زوال شما ما وقتی لطم بر کلام می گذاشتیم ، آنقدر با کلمات بازی می کردیم تا شاید بتوانیم مفهومی از شهامت و سیاست شما را ارائه کنیم . روزی که حرکت با شکوه ملت ما اوج گرفت ، روزی که طاعون زوالش را پیش چشم دید ، روزی که شما به پاریس رفتید ، شناسنامه و هویت ما دگرگون می شد . تمام روزهایی که شما در پاریس بودید ، هر روز صبح ساعت ۹ نه به وقت تهران به منزل شما زنگ می زدم ... همه از من خبر می خواستند . خبر آقا را ! ... یادم هست آقاي هادوی تلفن را بر می داشت . او هم عادت کرده بود با صدای زنگ تلفن من بیدار شود . ما نفس کشیدن ، حرف زدن ، راه رفتن ، خوردن و خوابیدن و ... شما را با اشتیاق نگاه می کردیم ... رهبر من ! . وقتی به تهران آمدید نسلی که شاهد گریه پدران به روز رحیل شما بود ، خونین و مشتاق به دیدارتان آمد . با شما جنگید ، و با شما پیروز شد . با شما در شادی شکست سلطنت ظلم سهیم شد و ...

علیرضا نوری زاده مجله امید ایران شماره ۱۲ دوشنبه ۳ اردیبهشت

۱۳۵۸

متن نامه (دست خط انوری زاده به شاهنشاه

این نامه دستخط انوری زاده و نیز سر مقاله‌ای که  
بخط اوست و اکنون مستند این تحریر قرار گرفته  
در سال ۱۶ در سن ۱۵ ازیر عنوان خیر خواهی  
عقرب مورد استفاده واقع شده ولی نتیجدهای که  
امروز از این اسناد گرفته میشود بانیجهای  
که از مقاله خیر خواهی عقرب گرفته شده بکلی  
متفاوت است

بسم الله الرحمن الرحیم  
بدرود باد بر شما و خانواده محترم  
و میلاد مبارک شما را تبریک عرض می‌کنم  
و امیدوارم که در این روز مبارک  
بسیار شاد و سعادتمند باشید  
و این تبریک را به همه دوستان و اقارب  
تعمیر می‌کنم  
با احترام و ارادت  
انوری زاده

سواد من فرات تا سگندش هر یک کند بیلاش هم که در زنده نمانم مرا کشند و شکوه و  
ز جرم دادند و شبی که در دم در لنگدن مرد، در زمانه که در عهد نزد مادر  
فرودگاه فرآباد مرا دستگیر کردند و هر چه تمام کردم که صد اقل است و این احاطه  
و کلامم باشم که شش عمره (جرم من این بود که در لنگدن به معنی زله گفته بودم بجای  
دانشجویان از آذربایجان کفرستی، تلاش کن در دهان آنها سوراخ کنی  
امروز از دانشانی این مملکت قصد یاد آوردن داشته و ندارم بلکه تلاش من نیست  
که از تصویر سیاه اشتباهات سکون پر تامل بیداریم تا بدامن سیدی دور  
پرولان کنیم. آری انبیا که در رهنمود در بدر، آواره و بی وطن و بی پرچم، در شهر در روید  
در لنگدن، جدت نفر کشیدن در که در دهان ایرانم، انبیا که میدانم من در  
قلم من، از بد من می توانم در حدت رهائی ایران باشم، هر چه دارم در طبق این

مسلک دارم و صدقانه از شما میگویم، بخت این بیلکه <sup>بکشد</sup> بخت این بیلکه  
عربی بزند که ملت <sup>بکشد</sup> بکشد شما را لکان بدهد، که طغنه <sup>بکشد</sup> بکشد  
درستی ز ماغ غریب و آفات در بیروت از سال و نیم <sup>بکشد</sup> بکشد  
و سقته که درم لاسط امیر <sup>بکشد</sup> بکشد شوق در غیب  
قدافی کشده شاه، اینوی با امام موسی صدر در میان گذاشتم <sup>بکشد</sup> بکشد  
غیر وطن فروز و کشف <sup>بکشد</sup> بکشد در بیروت «مضورقه» کار کرده <sup>بکشد</sup> بکشد  
صدر بترین دست <sup>بکشد</sup> بکشد و بدین شیخ تبدیل بخورده بود. بارش <sup>بکشد</sup> بکشد  
که ما با بچین کرده ایم، بلو دلس ایران آزاد را براهی اندازیم. در عراق <sup>بکشد</sup> بکشد  
مکنیم و با اینست، جمله نجات ایران <sup>بکشد</sup> بکشد میکنیم مردم <sup>بکشد</sup> بکشد  
سازیم. اینی در امان <sup>بکشد</sup> بکشد خائن و بیرون کنند. مطمن <sup>بکشد</sup> بکشد مردم <sup>بکشد</sup> بکشد  
دعوت خواهند کرد. من اسناد جالبی دارم که نشان میدهد چگونه <sup>بکشد</sup> بکشد  
مقدم، قریب <sup>بکشد</sup> بکشد، حبیب <sup>بکشد</sup> بکشد، ایاد <sup>بکشد</sup> بکشد، و... از سال قبل با K.C.B. در ا.  
دره اند و از بد وقتنه <sup>بکشد</sup> بکشد یعنی نرنه در تربستی و منتظری <sup>بکشد</sup> بکشد از اس <sup>بکشد</sup> بکشد  
و روی مردم <sup>بکشد</sup> بکشد. ما که <sup>بکشد</sup> بکشد، اقامت <sup>بکشد</sup> بکشد، امیر <sup>بکشد</sup> بکشد، و <sup>بکشد</sup> بکشد

گروه نجات ایران و دیگران کرده ام. حال این است که ما را  
مسئله و مادر و غیره ما را در دست، نه نامها و غیره  
سپهر و دل پروری / هر دو  
زهد دل و

روح مطهر و در سویم

دکتر عماد رضا لوزی زاده  
۲۷ تیر ۱۳۷۹ لندن